

This question paper contains 8 printed pages!

Your Roll No.....

8828

B.A. (Programme)/III

AS

(L)

PERSIAN DISCIPLINE—Paper III

(Prose, Poetry, Translation and Essay)

(Admission of 2004 and onwards)

Time : 3 Hours

Maximum Marks : 75

(Write your Roll No. on the top immediately on receipt of this question paper.)

Note :— Unless otherwise required in a question, answers may be written *either* in English *or* in Persian *or* in Hindi *or* in Urdu; but the same medium should be used throughout the paper.

1. Translate any *one* of the following into English *or* Hindi *or* Urdu : 10

(A)

دستور شرع این است که مدعی باید شاهد داشته و کسی که انکاری
کنند باید قسم بخورد بعد به مدعی گفت : آیا شاهدی داری که

بیابید و گواهی بدهد که این شخص از تو پول گرفته است؟ مدعی گفت: نه شاهد ندارم قاضی گفت: پس ناچار باید طرف دعوی قسم بخورد و قدم بخورد که پول را نگرفته کاری نتوان کرد۔ اما گنہگار باید از خدا بترسد و قسم دروغ نخورد که روزی حقیقت فاش می شود و رسوائی و کیفر به بار می آید مدعی از این حرف ناراحت شد و باگریه وزاری به قاضی التماس کرد که: این کارکن زیر این مرد به قسم ایمان ندارد و سوگند دروغ می خورد و حق من پامال می شود راه دیگری پیدا کن و تدبیر دیگری به کار بزن۔

(B)

ملک زاده گفت شنیدم که به زمین شام پادشاهی بود، هنرمند، دانش پسند، سخن پرور، مردی نوحره نام در میان ندما حضرت داشت چنانکه عادت روزگار است اگر چه به اهلیت از همه متاخر بود، برتبت قبول بر همه تقدم داشت۔ روزی شخص خوش

محضر، پاکیزه منظر، نکتہ انداز، بزلہ پرداز، شیرین لہجہ، چرب
 زبان، لطیفہ گوی، بہ نشین کہ ہمنشین ملوک را شایستگی، بہ رغبتی
 صادق و شوقی غالب از کشوری دور دست بر آوازہ محاسن و
 کمارم بادشاہ بہ خدمت آستانہ اوشافت تا مگر در پناہ آن
 دولت جای یابد و از آسیب حوادث در جوار مأمون او محروس و
 مصون بماند۔

2. Explain any two of the following :

20

(A)

ہر سوختہ جانی کہ بہ کشمیر در آید

گر مرغ کباب است کہ با بال و پر آید

بنگر کہ ز فیض چہ شود گوہر یکتا

جانی کہ خرف گر رود آنجا گھر آید

وانگہ پنچین فصل کہ در ساحت گلزار

از لطف هوا چاشت نسیم سحر آید

از بلبل خاموش دل باغ گرفته است

اورا چه گنہ مجمل گل دیر تر آید

(B)

در طواف شمع می گفت این سخن پروانه ای

سو ختم زین آشنایان ای خوشایگان ای

بلبل از شوق گل و پروانه از سوادی شمع

هر کسی می سوزد به نوعی در غم جانان ای

گراسیر خال و خطی شد لم عیم مکن

مرغ جانی می رود کجا است آب و دانان ای

تا نفرمانی که بی پروانی در راه عشق

شمع و ش پیش تو سوزم گردھی پروانه ای

(C)

گر تاج زر نهند از این پس مرا

بر در گه امیر نه بنی دگر مرا

او باز تیز پنجه و من صعومه ضعیف

روزی بهم فرو شکنند بال و پر مرا

او آفتاب روشن و من ذره حقیر

با نورش از وجود نیابی اثر مرا

او گنج شایگان و منم آن گدا که هست

بر گنج باز دیده حسرت نگر مرا

3. Write a short note on any one of the following : 10

(۱) پروین اعتصامی

Or

(۲) گواهی درخت

4. Write an essay in Persian on any *one* of the following : 15

(۱) عمارت‌های تاریخی دهلی

(۲) عید فطر

(۳) جشن نوروز

(۴) روزی که به خاطر دارم

5. Translate the following into English or Urdu or Hindi : 10

یک سال گندم کیاب شد و قیمت آن بالا رفت - مردم ترسیدند
 مبادا گندم نایاب شود و گرسنه بمانند - هر کسی هر چه گندم
 داشت - برای خود، نگه داشت و پنهان کرد - کسانی که
 گندم نداشتند، برای مصرف یک سال خود با قیمت گران
 گندم خریدند و ذخیره کردند - فقط مردم فقیر بودند که به اجبار گندم
 خود را روز به روز می خریدند و اگر گندم پیدانمی کردند، گرسنه می
 ماندند -

6. Translate the following into Persian : 10

Once there was a slave. His master was very cruel. He treated him badly. He was sick of him. So he ran away from his master's house. He went to a jungle. There he saw a lion. The lion was writhing in pain. The lion sat down before him. The lion held out his paw. There was a big thorn in it. The slave draw it out. They became friends.

Or

ایک مرتبہ ایک غلام تھا۔ اسکا مالک بہت ظالم تھا۔ وہ اس سے بہت برا سلوک کرتا تھا۔ غلام اُس سے تنگ آ گیا تھا۔ اس لئے غلام اس کے گھر سے بھاگ گیا۔ وہ ایک جنگل میں گیا۔ اس نے وہاں ایک شیر دیکھا۔ شیر درد سے تڑپ رہا تھا۔ شیر اس کے سامنے بیٹھ گیا۔ شیر نے اپنا پیر اوپر کیا۔ اس کے پیر میں ایک بڑا کانٹا تھا۔ غلام نے کانٹا باہر نکالا۔ وہ دوست بن گئے۔

Or

एक मरतबा एक गुलाम था। उसका मालिक बहुत जालिम था। वह उससे बहुत बुरा सुलूक करता था। गुलाम उससे तंग आ गया था। इसलिये गुलाम उसके घर से भाग गया। वह एक जंगल में गया। उसने वहाँ एक शेर देखा। शेर दर्द से तड़प रहा था। शेर उसके सामने बैठ गया। शेर ने अपना पैर ऊपर किया। उसके पैर में एक बड़ा कांटा था। गुलाम ने कांटा बाहर निकाला। वह दोस्त बन गये।